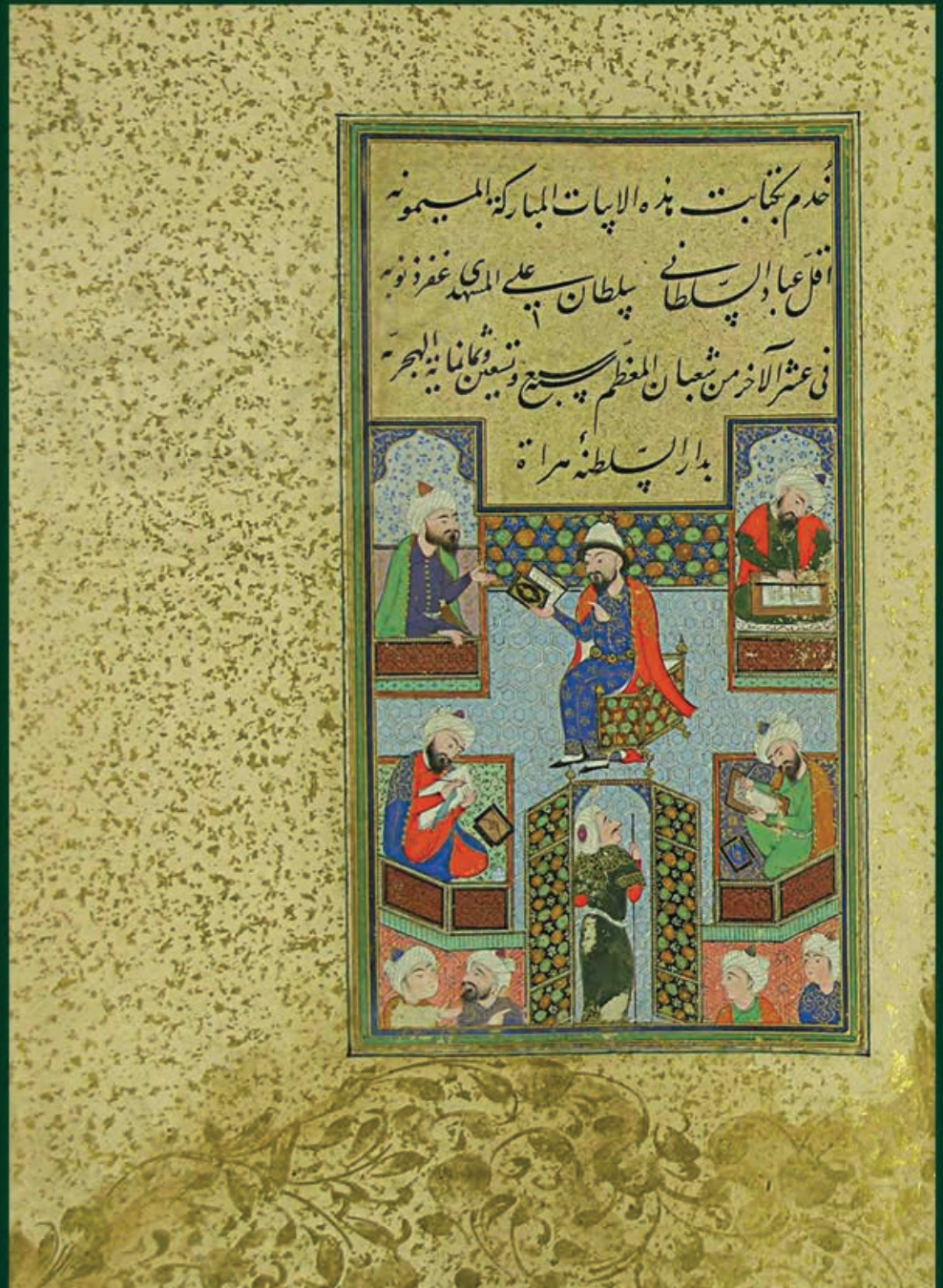


فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال ششم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۴۰۰ [انتشار: زمستان ۱۴۰۱]

سرخس: سنگ زیرین آسیای تحقیق • یک تحول آوایی محدود در زبان فارسی / علی‌اکبر صادقی • فردوسی در بارگاه سلیمان؟ / ابوالفضل خطیبی، امیر ارغوان • اقیانوس مآلصدر از المباحث المشرفیة فخر رازی در اسفار / سیل بوندارادا ترجمه: سید ایزدی، بریم مهدوی مزه • دو بیت نریافته از رودکی در یک کتاب عروض و بلاغت تازه یاب از پایان قرن هفتم هجری / سید محسن حکیم • کتابخانه سلطنتی محمدظاهر شاه و فهرست‌نویسی نسخ خطی آن / مصوبه نظری • برگ‌های آغازین شاهنامه حاجی قوام‌الدین حسن وزیر / امیر ارغوان • آرتور اوپهام پوپ و منتعصب تلخ مزاج / اسکار وایت موسکارلا، ترجمه: هدیه ربهی • «قصب سدهامنی» و «دقنه»، دو اصطلاح ناشناخته در دیوان خاقانی / سید محسن حسینی وردنهجانی • سفینه پریحجر: معرفی اثری از قرن هشتم / فرزانه شکراللهی • نثر فارسی، جلد پنجم از تاریخ ادبیات فارسی / مجتهدین کیمانی • درباره یک سرت ائمه در تصحیح کتاب سلسله العارفین و تذکره الصدیقین / عارف نوشاهی • شرح آداب خط: درباره تصحیح رساله سلطان علی مشهدی / علیرضا مانسوری‌زاد • تأملی در جنگ علی بن احمد، زمان تدوین و متن چاپی آن / فرزاد حقیق • ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۱۳): کمک خوارستن از متون ویدی برای اشتقاق فارسی / سید احمدرضا قاسمی‌نژاد • تأثیر و تأثر منابع سامی و مطالعات ساسانی: یک رویکرد نو / نیما جمال • آثار لطفی احمد افندی / نسرته صالحی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مطبع: مرکز اسناد و کتابخانه ملی
تهران - خیابان ولیعصر
پلاک ۱۰۱



۹۴ - ۹۵

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون،
نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال ششم، شماره یکم و دوم
بهار - تابستان ۱۴۰۰ [انتشار: زمستان ۱۴۰۱]

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر و سروراستار: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و
ابوریحان، ساختمان فروردین (شماره ۱۱۸۲)، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
gozresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۶۰۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: صفحه انجامة نسخه اصلی دیوان
سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا (حک. ۸۷۳-
۹۱۱ق)، کتابت‌شده برای خود او و شامل مجموعه‌ای
از بهترین نمونه‌های نسخه‌آرایی. در تصویر روی
جلد، افزون بر انجامة (به نستعلیق سلطان‌علی مشهدی،
مورخ ۸۹۷ق در هرات) نگاره‌ای بی‌رقم ترسیم شده که
باید اثر یکی از استادان دستگاه سلطان‌حسین میرزا
باشد. حاشیه نسخه با افشان زر آراسته شده که در
بخش پایین، تشعیرسازی هم بر آن اجرا شده‌است.
هم افشانگری و هم تشعیرسازی نسخه از کهن‌ترین
نمونه‌های شناخته‌شده است.

فهرست

سرشن

سنگ زیرین آسیای تحقیق..... ۳-۴

بسمتد

یک تحوّل آوایی محدود در زبان فارسی / علی‌اشرف صادقی..... ۵-۷
فردوسی در بارگاه سلیمان؟ / ابوالفضل خطیبی، امیر ارغوان..... ۸-۱۷
اقتباس مآلصدرا از المباحث المشرقیة فخر رازی در اسفار / بیسیل یونماریاژ؛ ترجمه: سعید انواری، مریم
مهدوی مزده..... ۱۸-۳۵
دو بیت نویافته از رودکی در یک کتاب عروض و بلاغت تازه‌یاب از پایان قرن هفتم هجری /
سید محمدحسین حکیم..... ۳۶-۴۳
کتابخانه سلطنتی محمدظاهر شاه و فهرست‌نویسی نسخ خطی آن / معصومه نظری..... ۴۴-۵۳
برگ‌های آغازین شاهنامه حاجی قوام‌الدین حسن وزیر / امیر ارغوان..... ۵۴-۸۳
آرتور اوپهام پوپ و متعصّب تلخ‌مزاج / اسکار وایت موسکارلا؛ ترجمه: هدیه رهبری..... ۸۴-۹۰
«قصب سه‌دامنی» و «دهنه»، دو اصطلاح ناشناخته در دیوان خاقانی / سید محسن حسینی وردنجانی..... ۹۱-۹۴
سفینه پریحر؛ معرفی اثری از قرن هشتم / فرزانه شکراللهی..... ۹۵-۹۹

نقد و بررسی

نثر فارسی، جلد پنجم از تاریخ ادبیات فارسی / مجدالدین کیوانی..... ۱۰۰-۱۱۱
درباره یک سرقت ادبی در تصحیح کتاب سلسله العارفین و تذکرة الصّدیقین / عارف نوشاهی..... ۱۱۲-۱۱۴
شرح آداب خط؛ درباره تصحیح رساله سلطان علی مشهدی / علیرضا هاشمی‌زاد..... ۱۱۵-۱۲۱
تأملی در جنگ علی بن احمد، زمان تدوین و متن چاپی آن / فرزام حقیقی..... ۱۲۲-۱۳۳

پژوهش‌های وابسته

ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۱۳)؛ کمک خواستن از متون ویدی برای اشتقاق فارسی / سید احمدرضا
قائم‌مقامی..... ۱۳۴-۱۴۲
تأثیر و تأثر منابع سامی و مطالعات ساسانی؛ یک رویکرد نو / نیما جمالی..... ۱۴۳-۱۴۹

ایران در متون و منابع عثمانی

آثار لطفی احمد افندی / نصرالله صالحی..... ۱۵۰-۱۵۱

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۳)

کمک خواستن از متون ویدی برای اشتقاق فارسی

سید احمد رضا قائم‌مقامی

دانشگاه تهران

qaemmaqami@ut.ac.ir

کلمه‌اند؛ پیش، مانند بلاد، لغتی است از یکی از زبان‌های هندی و دخیل در زبان‌های ایرانی. راست است که این پیش هندی در نهایت با *wiš* هم‌ریشه است، ولی «در نهایت» یک چیز است و تشخیص اصل پیش در فارسی و پهلوی چیز دیگر.

اندکی از مواردی که در ادامه خواهد آمد از این نوع است و در بیش‌تر موارد همان توجّه به معانی قدیم کلمات هندی و ایرانی، آن‌طور که در کتاب وید آمده، مقصود بوده و گاه از اوستا نیز عباراتی در تأیید نقل شده‌است. جز مسائل معنایی، گاه به سابقه بعضی نکات و قواعد دستوری نیز اشاره شده‌است. به دست آوردن شمّ درست و آشتی با متون قصد اصلی از این نوشته است، چون لغوی کسی نیست که فقط با فرهنگ‌ها سروکاری داشته‌باشد؛ لغوی در وهله اول باید متن‌شناس باشد، و ریشه‌شناسی نیز جزئی است از کار لغت: تاریخ لغت. از میان مباحث زیر شاید فقط مبحث ذیل زادن قدری تخصصی باشد.

۱. اشاره درباره نامیدن اسپان به رنگ آن‌ها

در فارسی و زبان‌های ایرانی رایج است که اسب را به صفت آن بنامند، که غالباً معادل معنای «سریع» است یا رنگ آن‌هاست، مانند رخس و شبرنگ و سیاه و بور و ابرش و... این صفات در بسیاری موارد جانشین اسم می‌شوند؛ مثال از وید:

RV.1.33.5. vi jánāñ **chyāvāh** śtipādō akhyan ratham ... vāhantaḥ.

سیاهان سپیدپای او (= اسپان سیاه سپیدپای خورشید) در حالی که گردونه او را می‌کشند بر مردمان نظر می‌افکنند.

śyāva- (برابر با syāva- در ایرانی و سیا و سیاه فارسی) در وید هم قهوه‌ای مایل به سیاه است هم سیاه و تیره. مثال دیگر:

RV.1.35.3. yāti śubhrāvhyām yajatō **hárībhyām**.

آن ایزد می‌آید با دو زرد درخشان (= دو اسب درخشان).^۱

aruṣa به معنای سرخ و سرخ روشن نیز معمولاً صفت اسب است یا صفت جانشین اسم و به معنای اسب. معادل

۱. به‌علت کثرت کاربرد، کلماتی مانند *hári-*، برابر با *zari-* در اوستا و هم‌ریشه با زرد فارسی، در معنای مطلق اسب به کار رفته‌اند، مانند فارسی.

در میان زبان‌های هندی و اروپایی، هندی باستان نزدیک‌ترین خویشاوندی را با زبان‌های ایرانی دارد و بدین جهت محققانی که به دنبال یافتن اشتقاق کلمات فارسی، به‌طور خاص، یا ایرانی، به‌طور عام، بوده‌اند ناگزیر از رجوع به آن زبان بوده‌اند. اما برای آن‌که تحقیق در این لغات به صرف رجوع به فرهنگ‌های لغت محدود نشود، محقق باید شیوه کاربرد این لغات و معانی مختلف یا صورت‌های مختلف آن‌ها را در متون بجوید. این جست‌وجو در متون البته باید در طی تاریخ استعمال آن لغت باشد، ولی در این‌جا ما خود را محدود به بعضی متون ویدی می‌کنیم و بیش‌تر متوجه معانی کهن کلماتی خواهیم بود که در فارسی دری نیز به کار می‌روند. این رجوع به اصل متن‌ها ما را در تشخیص معانی اصلی کلمات و مقایسه با معانی بعدی یاری خواهد کرد، از صرف نقل قول باز خواهد داشت و از بعضی اشتباهات ساده دور. به‌عنوان مثال، کلمه پیش را که گیاهی زهردار است مشتق از *viš* اوستایی به معنای زهر دانسته‌اند و با *wiš* پهلوی به معنای زهر و خلط سنجیده‌اند. ولی مصوّت *wiš* پهلوی کوتاه است و به صورت *gūš* به فارسی رسیده، نه پیش. رجوع به یک عبارت بندهشن، در آغاز فصل گیاهان، معلوم می‌کند که این اشتقاق غلط است، چون در آن‌جا می‌گوید که بعضی گیاهان به «وِش» (*wiš*) آمیخته‌اند، یعنی به زهر، مانند *bīš* و *balādur* (بیش و بلادور؛ ترجمه بهار غلط است). همین نوشتن دو کلمه زهر (*wiš*) و گیاه بیش (*bīš*) به دو املا معلوم می‌کند که این‌ها دو

باعث اشکال است مصوّت ā است در فرامُش. از آن‌جا که ریشهٔ marš- آغازیده به صامت چاکنایی هندی‌واروپایی نیست، کشش a در fra و تبدیل آن به frā احتمالاً حاصل کشش گاه‌به‌گاه a قبل از r آوایی (= ar) است که شواهدی در اوستا دارد، مانند frākərə^o و frādərəsa-.

حال به این شاهد از وید توجه شود:

RV. 2. 35. 6. āmāsu pūrṣú⁴ paró apramrṣyám
nārātayo vi naśan nānrtāni.

بر آن ایزدی که نه فراموش‌کردنی است، در دوردست، در دژهای ساخته از خشت خام، نه دشمنی دست یابد نه دروغ.

a-pra-mrṣya- صفت مفعولی آینده است به‌همراه پیشوند نفی a از pra-mrṣ- و درست برابر است با fra-mrṣ- ایرانی.

۴. زر سرخ

ماهیت زر سرخ هرچه باشد، لفظ آن قدیم است. سرخ، در اوستا- suxra- و در وید sukra، به‌معنای سوزان و درخشان و روشن است (در وید رنگ سرخ را معمولاً aruša یا aruna می‌گویند). در اوستا این کلمه گاه صفت آذر است و در وید از جمله صفت نور و آتش و آب پشت.^۵ مثال از وید برای زر سرخ:

RV. 2. 33. 9. stirébhīr aṅgaiḥ pururúpa ugró
babhrúḥ śukrébhiḥ pipiše híraṇyaiḥ.

آن نیرومند درخشان، که به صورت‌های بسیار درآید، با اندام‌های استوار خود را به زر درخشان آراسته است.

hiranya- برابر است با zaranya- در اوستا و به‌لحاظ آوایی تقریباً برابر با زرّ فارسی (نیز رک. ذیل بور).

۵. بور

بعضی در این که بور، که مخصوصاً رنگ اسب است و

۴. āma- یعنی خام، خشت خام و برابر است با لغت خام فارسی؛ pūr یعنی دژ و مجازاً شهر و همان کلمه است که در نام بعضی شهرهای هندی مانند راجپور هنوز رایج است.

۵. به‌سبب ماهیت نوری که برای آن قائل بوده‌اند. در اوستا معادل معنایی آن ciθra- است (برابر با چهر فارسی) که هم معنای درخشان و پدیدار و چهره و روی می‌دهد هم معنای آب پُشت (از این‌جاست معنای اصل و طبیعت کلمهٔ چهر در پهلوی). نیز توجه شود که citra- ویدی، که معادل لفظی ciθra- اوستایی است، صفت زر هم هست.

این کلمه در ایرانی باستان arusa است و در فارسی الوس، که به‌معنای اسب سفید‌گاهی به کار رفته است (نیز رک. ذیل زر سرخ).

۲. عطف کلمات بدون حرف عطف

عطف کلمه در فارسی و به‌طور کلی در زبان‌های ایرانی ممکن است بدون حرف عطف و با صرف درنگ صورت پذیرد.^۲ این شیوهٔ عطف سابقهٔ قدیم دارد؛ مثال از وید:

RV. 1. 1. 4. ágne, yám yajñam adhvarám
viśvátaḥ paribhūr ási ...

ای آگنی، آن عبادت (و) قربانی که تو از هر سو بر آن محیطی...

مثال دیگر:

RV. 4. 50. 5. evā pitré viśvádevāya vṛṣne yajñair
vidhema namasā havírbhiḥ.

پس آن پدر همهٔ ایزدان، آن گاو گشن، را می‌خواهیم پرستیدن با قربانی‌ها (و) نمازها (و) فدیة‌ها.

مثال دیگر:

RV. 7. 71. nír āmhasas támasaḥ spartam Atriṃ.

شما دو تن آتر^۳ را از تنگنا (و) تاریکی رهانید.

۳. فراموش

در اشتقاق فراموش و فرامش اختلاف نظری هست، اما آنچه درست است و متن‌ها مؤید آندند fra-+mrṣ- است. از بین این دو صورت فرامش اصل است و فراموش فرع (فرامشت را با خورش می‌توان قیاس کرد). واو فراموش حاصل اشباع مصوّت است قبل از شین، مانند هوش از هش، سیاوش از سیاوش. می‌دانیم که خوشهٔ rṣ به š ساده شده است و r (اصطلاحاً r آوایی یا هجایی) نیز اگر بعد از صامت‌های لبی واقع شود به ur بدل می‌شود (مانند prṣti- که بدل به پُشت شده است). پس fra-mrṣ^o نیز فرمُش می‌شود. چون در پهلوی این کلمه یک املائی فرمُش و فعل جعلی فرمُشیدن نیز دارد، در اشتقاق اشکالی پیش نمی‌آید. آنچه

۲. دربارهٔ عطف بدون حرف عطف در فارسی قدیم رجوع شود به راستی‌پور، مسعود [۱۳۹۶] [انتشار: ۱۳۹۷]، «حذف حرف عطف و یکی از ساخت‌های نامأنوس دستوری در شعر کهن»، گزارش میراث، ش ۷۸-۷۹: ۳۷-۴۱. ۳. نام شاعری است.

ریشهٔ *bar-*، به معنای «بردن» و پیشوند *ham* به معنای انبار کردن و گرد کردن است:

Yt. 10. 32. paiti.nō zaoθrā vīsaṇuha
paiti.hīš yaštā vīsaṇuha
ham.hīš cimāne baranṇuha
nī.hīš dasva garō.nmāne.

(خطاب به مهر) به فدیه‌های ما رو کن، به آن فدیه‌ها که تقدیم کرده‌ایم^۷، آن‌ها را برای خود بینبار که از آن‌ها برخورداری، آن‌ها را در گرودمان بنه.

برابر *ham-bar-* ایرانی باستان در هندی باستان *sam-bhar-* است؛ مثال از وید:

RV. 10. 90. 8. tāsmād yajñāt sarvahútaḥ
śambhṛtaṃ pṛṣadājīām
pāśūn tāmś cakre vāyavyān
āraṇyān grāmiāś ca yē.

از آن قربانی که همه نثار شده، چربشی فراهم آمده است^۸. او آن (چربش) را جانوران هوایی و جنگلی و آن‌ها که روستایی اند (یعنی اهلی) کرده است.

۷. گرامی

در آخرین مصراع عبارت اخیرالذکر *grāmya-* به معنای «روستایی» و مجازاً «اهلی» است. این کلمه صفت نسبی است، ساخته شده از *grāma-* به معنای «روستا، ده». *grāmin-* نیز صفت نسبی است، ساخته شده از *grāmya-* به معنای «صاحب ده» ندارد، ولی مشتقات آن در پالی (*gāmika-*) و پراکریت (*gāmia-*) و بعضی دیگر از زبان‌های هندی چنین معنایی دارند. در بعضی زبان‌های ایرانی (مانند سغدی و پهلوی اشکانی) این کلمه معنای ثروت و حشمت گرفته و نسبت از آن (*grāmīg*) معنای ثروتمند و محتشم و مجازاً عزیز. از این جاست گرامی در فارسی. تحوّل معنایی این کلمه را می‌توان با دهگان و دهقان مقایسه کرد. پسوند گان‌گاه معنای نسبت دارد (دوستگان، پدرگان، مادرگان) و چون پسوند نسبت

۷. لفظاً: «در حالی که قربان شده‌اند»، «در حالی که به‌عنوان فدیه تقدیم شده‌اند»، «در حالی که نثار شده‌اند».

۸. *śambhartaṃ* صفت مفعولی است، ولی مانند فعل عمل می‌کند، درست شبیه به ساخت کنایی (ارگاتیو) در زبان‌های ایرانی.

به معنای مطلق اسب نیز به کار می‌رود. همان *babhru-* ویدی باشد تردید کرده‌اند. معادل این *babhru-* در اوستادر لفظ *baβra-* است (با اندک اختلافی در پسوند). اگر توجه کنیم که *babhru-* در وید نیز گاه صفت اسب است (مثلاً *aśvān babhrūn*: اسبان سرخ‌فام، اسبان بور، اسبان به رنگ قهوه‌ای روشن) و این تعبیر یک تعبیر مشترک هندی و ایرانی است، آن‌گاه تردید چندانی در درستی این اشتقاق نمی‌ماند. مثال از وید:

RV. 10. 34. 11. pūrvāhñé aśvān yuyujé hí babhrūn
só agnér ante vṛṣalāḥ papāda.

چون بامداد اسبان بور را به گردونه می‌بندد، (شب‌هنگام) در پیش آتش چون گدایی فرومی‌افتد.

این عبارت دربارهٔ قماربازی است که زندگی خود را بر سر قمار گذاشته. «اسبان بور» استعاره است از طاس، چون طاس را از میوه‌ای مانند فندق می‌ساخته‌اند که به فارسی قدیم بلبله می‌گفته‌اند و رنگ آن بور (یا قهوه‌ای) بوده است. طاس‌های بازی (کعبتین) را گاهی «بورها» یا «قهوه‌ای‌ها» می‌گویند - صفت جانشین اسم -، مثلاً در RV. 10. 34. 5. *babhru-* قهوه‌ای و قهوه‌ای روشن است. در عبارتی از وید که در ذیل زر سرخ آمده، آن را مسامحتاً به «درخشان» ترجمه کردیم. رنگ *babhru-* (بور فارسی) از *śukra-* (سرخ فارسی) چندان دور نیست. رنگ آتشی و ناری، که در فارسی قدیم به کار می‌رفته، احتمالاً هم از نظر ماهیت و هم به جهت ظاهر با *śukra-* ویدی و *suxra-* اوستایی قابل مقایسه است؛ رنگ آتشی رنگی است مایل به قهوه‌ای یا خود آن^۹.

۶. انبار

در کتاب‌هایی که دربارهٔ اشتقاق فارسی است گاهی گفته شده که انبار از ریشهٔ *par-* به معنای «پر کردن» است، اما توجه نداشته‌اند که املائی کلمه در پهلوی، که اول خاصیت آن تاریخی بودن آن است، به «ب» است نه «پ». از طرف دیگر، عباراتی مانند این عبارت اوستایی معلوم می‌کند که

۹. دوست گرامی، آقای سعید لیان، دربارهٔ الفاظ معادل رنگ قهوه‌ای در فارسی قدیم جست‌وجویی بالنسبه وسیع کرده‌اند که در آینده چاپ خواهد شد.

námo bháranta émasi.

ای آگنی، هرروز/ روز تاروز^{۱۱}، به سوی تومی آیم نمازبران/
ستایش کنان.

namah- بیش‌تر ناظر بر عمل است نه ستایش‌های لفظی. اشتقاق نماز به‌درستی معلوم نیست. محتمل است که رأی هوشمندانه ایلیا گرشویچ در جشن‌نامه امیل بنونیست (ص ۱۹۷) درست باشد، اما حسن‌دوست که این را در ذیل مدخل نماز در فرهنگ خود نقل کرده متوجه ظرایف مسأله نبوده‌است، و آن چیزی است که بحثی جدا می‌طلبد.

۱۰. بار

بار در جویبار و رودبار و دریا بار به‌معنای ساحل و کنار است. در فرهنگ‌ها نوشته‌اند که مشتق است از pāra- به‌معنای ساحل و از ریشه par- به‌معنای «گذشتن»، و این درست است. اما درست‌تر آن است که این کلمه در اصل به‌معنای ساحل آن سو بوده که رسیدن به آن مستلزم «گذشتن» از آب بوده‌است. این شاهد شاهدهی است خوب:

RV. 2. 33. 3. **parṣi nah pāram āmhasaḥ suasti.**

بگذران ما را به بار دور از تنگنا و به امنیت/ سعادت برسان.

توجه شود به هم‌ریشه بودن فعل جمله (parṣi) و کلمه pāra-. این که بار در فارسی با «ب» شروع می‌شود و نه با «پ» به آن علت است که از جزء دوم کلمات جویبار و رودبار و دریا بار انتزاع شده و در این کلمات به لحاظ آوایی در موقعیتی است که خودبه‌خود «پ» واگذار می‌شود.

۱۱. ابوان، ابوین

در عربی به قاعده تغلیب، پدر و مادر را ابوان و ابوین می‌گویند. در اوستا و ید نیز چنین است و مقصود از پدر در صرف مثنی پدر و مادر است؛ شاهد از ید:

RV. 1. 160. 4. **Sa ... putráh pitróh...**

۱۱. این شیوه که با تکرار یک کلمه معنای «هر...» یا «چیزهای مختلف» را از عبارتی در یابند در پهلوی بسیار رایج است، مانند روز روز، چیز چیز. در فارسی این شیوه کم‌کاربرد است؛ زمان زمان مثلاً. آن‌چه در فارسی رایج‌تر است افزودن میان‌وندی به جزء است، مانند دمام. divé-dive به‌معنای هر روز (لفظاً: روز روز، اگر نخواستیم باشیم حالت صرفی را در ترجمه منتقل کنیم) سابقه قدیم این شیوه بیان را نشان می‌دهد؛ قس grhrgrhe («خانه به خانه»).

معنای فاعلی دارد (مانند جنگی، نبرده)، گان نیز گاه چنان معنایی گرفته، مانند نخچیرگان (صیاد)، بازارگان.^۹

۸. رای

لغت دیگری که آن نیز در اصل به‌معنای ثروت بوده رای است، ولی به‌سبب تحولات معنایی این کلمه در ابیات و عباراتی که علی‌الخصوص به‌واسطه شاهنامه برای فارسی‌زبانان شناخته شده‌است، فهم معنای ثروت برای ایشان، بدون رجوع به سابقه لغت، تقریباً ناممکن است. این شواهد معنای اصلی را خوب نشان می‌دهد:

RV. 1. 85. 12. **rayim no dhatta ... suvīram.**

بدهید به ما ثروت همراه با پهلوانان/ مردان (یعنی ثروت، همراه با فرزندان برومند).

RV. 4. 50. 10. **asmé rayīm śarvavīram ní yachatam.**

به ما دهید (یا برای ما مقرر کنید) ثروت همراه با پهلوانان/ مردان (= فرزندان) کامل.^{۱۰}

این ثروت همراه با مردان، یعنی فرزندان، در ید مکرر است. انتقال از معنای ثروت به جلال و شکوه آسان است و این همان است که مخصوصاً در تعبیر «خورنه و رای» در اوستا، و به تبع آن در ابیات پهلوی و شاهنامه، فراوان به کار رفته‌است.

۹. نماز بردن

در فارسی نماز با بردن و کردن و خواندن و گزاردن به کار می‌رود. نماز بردن یعنی تعظیم کردن. در متون فارسی میانه مانوی، علاوه بر نماز بردن فعل مرگب nam-bar- هم به کار رفته که بازمانده namah-+bar- در ایرانی باستان است. namah-+bar- در ایرانی باستان و namas-+bhar- هندی باستان معنایی وسیع‌تر دارد و به‌معنای ستایش کردن است. مانند آن در ید:

RV. 1. 1. 7. **úpa tvāgne divé-dive ...**

۹. درباره‌ی پسوندگان و معانی مختلف آن یک نوشته مستقل لازم است. راقم این سطور اجمالاً در مقاله‌ای که بناست در یادنامه مرحوم دکتر محسن ابوالقاسمی چاپ شود در آن باره اندکی بحث کرده‌است؛ نیز رک. مقاله «نام آذربایجان» در شماره ۸۸-۸۹ گزارش میراث.
۱۰. ظاهراً یعنی فرزندان که همه پسرند.

آن فرزند والدین/ ابوبن...

این است که این معنی ظاهراً سابقه بسیار قدیم دارد؛ مثال
از وید:

RV. 10. 90. 14. nābhya āsīd antárikṣam/ śriṣṇó dyáuḥ
sam avartata.

از ناف او (پُرْشَه، غول نخستین، بشر نخستین) فضای میانه به
وجود آمد؛ از سر او آسمان حاصل شد (لفظاً: بگردید).

۱۴. بوده

بودن نیز فعلی است که هم بر صیوررت دلالت می‌کرده هم
بر وجود. در پهلوی، یک معنای būdag «موجود قدیم
ازلی»، است در برابر «حادث». این معنای «موجود» نیز
سابقه قدیم دارد؛ مثال از وید:

RV. 10. 90. 2. púruṣa edédám sárvaṃ/ yád bhūtám
yác ca bháviam.

پُرْشَه این همه است: آن چه بوده و آن چه خواهد بود.

صورت جمع آن (bhūtāni) نیز به معنای «موجودات» در
همین سروده (۳.۹۰.۱۰) به کار رفته است. بود به معنای
موجود در رساله‌های فلسفی کسانی مانند ناصر خسرو و
افضل الدین کاشانی مسبوق به این سابقه است.

۱۵. آمرزیدن

آمرزش به معنای رحمت و شفقت است؛ امروز است که
کاربرد محدود و معنای مضیق پیدا کرده است. فعل
maržd در اوستا (مثلاً در مهر یش، که چند بار در متن آن در
تضاد با مفهوم «خشم» به کار رفته) و فعل marḥ-/ marḥ- در
وید نیز همین معنای لطف و مهر و شفقت را دارند؛
مثال‌هایی از وید:

RV. 8. 48. 8. sóma rājan mṛḥāyā naḥ suaṣṭí.

ای سومه شاه، بر ما مهربان باش تا سعادتمند شویم.

RV. 8. 48. 12. mṛḥiké asya sumatáu^{۱۲} siāma.

کاش از آمرزش (= لطف) و نیک‌خواهی او برخوردار شویم
(لفظاً: کاش در آمرزش و نیک‌خواهی او باشیم).

RV. 10. 34. 3. dvēṣti śvaśrūr āpa jāyā ruṇaddhi/ ná
nāthitó vindate mardītāram.

۱۲. توجه شود به عطف دو کلمه بدون حرف عطف.

۱۲. فرود

فرود و مرخّم آن، فرو، که امروز تبدیل به پیشوند فعلی شده
در اصل اسمی بوده است صرف‌پذیر که به عنوان قید هم به
کار می‌رفته است. به عنوان اسم، گاه منظور از آن راهی
است که به سمت پایین می‌رود. این مثال‌ها شیوه کاربرد
آن را به ما نشان می‌دهد (مخصوصاً توجه شود که ممکن است
پس از فعل بیاید):

RV. 1. 35. 3. yāti deváh pravátā, yāti udvátā.../ ā
devó yāti savitā parāvato.

آن ایزد (خورشید) فرود می‌رود (لفظاً: می‌آید با راهی که به سمت
پایین می‌رود راست)، بالا می‌رود (لفظاً: می‌آید با راهی که به سمت
بالا می‌رود راست)... ایزد خورشید از راه دور می‌آید.

باید توجه کرد که این اسم‌ها با سه پیشوند pra و ud و para
و افزودن پسوند -vat ساخته شده‌اند (نمونه‌های دیگری نیز در
وید کاربرد دارد، مانند -ni-vat). نیز توجه شود که هر سه کلمه
صرف شده‌اند، دو کلمه اول در حالت بایی و کلمه سوم در
حالت ازی.

مثال دیگر از -nivat- و -udvat-:

RV. 10. 127. 2. ā urv aprā ámartiā /niváto deví
udvataḥ.

آن الهه جاویدان فضایی وسیع را پر کرده است: ژرفاها و
بلنداها را.

توجه به ساخت یکسان این چند کلمه (و چند کلمه مشابه
دیگر) شناخت اشتقاق فرود را آسان می‌کند. این ساخت به
کهن‌ترین لایه‌های زبان ویدی تعلق دارد و در ادوار بعد،
در سنسکریت کلاسیک، از رواج افتاده است. به این
معنی، فرود کلمه‌ای است بسیار کهن.

۱۳. گردیدن

می‌دانیم که معنای اصلی این فعل پشت و رو شدن و
غلتیدن و چرخیدن است، از ریشه -vart-. افعالی که بر
تغییر حالتی دلالت می‌کنند مستعد این هستند که به فعل
ربطی بدل شوند؛ مفهومی که گردیدن به عنوان فعل ربطی
دارد صیوررت است. آن چه برای ما در این جا مهم است

آگنی، نگهبان خلق، بیدار، بسیار ماهر، زاده شد برای
آسایش نو.

در بعضی شواهد، این فعل با حالت ازی (ablative) به کار
رفته‌است، در معنای حقیقی یا مجازی؛ مثلاً:

RV. 10. 90. 10. tásrnād ásvā **ajāyanta**...
gāvo ha jajñire tásrnāt
tásrnāj jātā ajāvāyah.

از او اسبان بزادند... گاو از او زاده شده‌اند. بزها و بره‌ها
زادگانند از او.

هر سه کلمه مشخص شده در این عبارت معنای «به دنیا
آمدن» و «در وجود آمدن» دارند؛ یکی بر روی ماده مضارع
-jāya, دیگری بر ماده نقلی ولی با شناسه ناگذر، و سوم
به صورت صفت مفعولی گذشته. مخصوصاً ترادف jātā با
آن دو فعل مؤید مجهول بودن این فعل است و باز باید
توجه کرد که در صرف نقلی، آنچه رساننده معنای «زاده
شدن» (در تقابل با «به دنیا آوردن») است شناسه ناگذر است
(قس. همان سروده، بند ۱۳).

فعل ajanayat (بر ماده مضارع -janaya) تقابل معنایی دو
ماده مضارع را نشان می‌دهد:

RV. 10. 135. 7. káḥ kumārām **ajanayat**?

آن پسر را که بزاد؟ (= که به وجود آورد؟)

مانند همین تقابل را می‌توان با مثال‌هایی از اوستا نشان داد:

Yt. 5. 87. θwam carāitīš **zīzanāitīš** jaiḍyānte
huzāmīm.

تورا (ای ناهید) زنان زاینده خواهان زایش آسانند.^{۱۵}

zīzanāitīš صفت فاعلی گذراست (با jāyamāna در سطور
قبل مقایسه و به تقابل آنها توجه شود).

در مثال زیر، فعل بر روی ماده (-zāya =) zaya- ساخته
شده و با شناسه ناگذر معنای «به دنیا آمدن» دارد:

V. 1. 17. yahmāi **zayata** θraētaθnō.

او را (= برای او) فریدون بزاد (= به دنیا آمد).

۱۵. فعل -jad- به معنای «خواستن، سؤال کردن» گاهی دومفعولی است، مانند
فعل -fras- به معنای «پرسیدن». بنابراین، معنای امروزی‌تر عبارت چنین
است: «از تو... خواهان زایش آسانند».

مادرزن^{۱۳} مرا دشمن می‌دارد، زن می‌راند، مردی که در
تنگناست آمرزگاری نمی‌یابد (شکوه قماربازی است که همه چیز
خود را باخته و همه او را رانده‌اند).

۱۶. زادن

زادن در فارسی هم به معنای به دنیا آمدن است هم به دنیا
آوردن؛ به عبارت دیگر، از افعال دوجهی است. این
معنای دوگانه از کجا آمده‌است؟ در عربی یکی از این
معانی را به وسیله فعل مجهول و دیگری را به وسیله فعل
معلوم بیان می‌کنند. همین سخن را در فرهنگ‌ها و
دستورهای زبان اوستایی درباره فعل -zan- («زادن») گفته‌اند،
به این معنی که گفته‌اند ماده مضارع مضاعف zāyana-
معنای «به دنیا آوردن» دارد و ماده «مجهول» zāya-
(از اصل zāya) معنای «به دنیا آمدن». ماده اوّل
شناسه‌های گذرا (active) می‌پذیرد و ماده دوم هم
شناسه‌های گذرا و هم ناگذر / میانه.

با این حال، تکیه ماده مضارع این فعل در سنسکریت
ویدی (-jāya) ظاهراً خلاف این را می‌رساند، چون تکیه ماده
مجهول در اصل بر -yā- است. برای حلّ این مسئله محققان
به تغییر جای تکیه در سنسکریت قائل شده‌اند (jāyā > jāya).
از طرف دیگر، تقابل معنای «به دنیا آمدن» و «به دنیا آوردن»
در سنسکریت ویدی فقط با اختلاف دو ماده مضارع بیان
نمی‌شود، بلکه این دو معنی حاصل تقابل شناسه ناگذر و
گذرا و پسوندهای صفت فاعلی ناگذر و گذرا نیز هست؛
مثال از وید:

RV. 4. 50. 4. Bṛhaspātiḥ prathamām **jāyamāno**...

برهسپتی^{۱۴} چون نخست زاده می‌شود...

در jāyamāno در این عبارت صفت فاعلی ناگذر است،
به معنای تحت اللفظی «زاییده‌شونده». همین در مورد
ماده‌های ماضی نیز صادق است: فعل ajaniṣṭa در عبارت
زیر با شناسه ناگذر بر روی ماده ماضی ساخته شده‌است:

RV. 5. 11. 1. jānasya gopā **ajaniṣṭa** jāgrvir
agniḥ sudākṣaḥ suvitāya ná vyase.

۱۳. این همان لغت است که به شکل خورسو و خارسو و اشکال دیگر در
فارسی و لهجه‌های مختلف کاربرد دارد.
۱۴. نام ایزدی است.

در یک عبارت اوستا، عطف *zāta* (صفت مفعولی گذشته) به *zāhyamna-* (صفت فاعلی آینده ناگذر) به معنای «زادگان و زاده‌شوندگان» (*zātanamca zāhyamnanamca*) بار دیگر نشان می‌دهد که برای بیان معنای «به دنیا آمدن» به وسیله این فعل، غیر از ماده مضارع ساخته شده با *-ya-*، شناسه ناگذر/میانه یا پسوند صفت فاعلی ناگذر/میانه نیز مدخلیت داشته‌است. این معنی را بعضی محققان مجهول و بعضی ضد سببی (*anti-causative*) شمرده‌اند.^{۱۶}

۱۷. زیان

معنای امروزی زیان صدمه و آسیب است و معروف است، ولی در معنای اصلی آن و ریشه آن گاه شدت بیش‌تری بوده و نابودی و تباهی یا گرفتن و به زور گرفتن چیزی از کسی را می‌رسانده‌است. مثلاً در مهر یشث (فقره ۸۲) *miθrō.druj-* («پیمان‌شکن») با *miθrō.zyā-* مترادف است؛ یا گفته شده که مهر خانه‌های پیمان‌شکنان (مهردروجان) را «نابود می‌کند»، در حالی که قبلاً چنان کرده که از ساکنان خالی شوند:

RYt. 10. 38. *xrūmā šaitayō frazinte
anašitā maēθanyā
yāhva miθrō.drujō šyete.*

مثال از وید:

RV. 3. 50. 2. *na hanyate, ná jivate tuóta/ nainam
āṃho aśnoti ántito ná dūrāt.*

آن‌که تو او را یاری داده‌ای نه کشته شود نه نابود؛ نه او را تنگی رسد از نزدیک و دور.

با این حال، این عبارت را می‌توان چنین معنی کرد که «آن‌که تو او را یاری داده‌ای نه زخم بیند نه مغلوب شود»، یعنی آن‌که چیزی از او به‌زور گرفته و ربوده نمی‌شود و بنابراین پیروز می‌شود. از این‌جا می‌توان استنباط کرد که فعل *zyā-* در اوستایی و *zyā-* در سنسکریت و *dyā-* در فارسی باستان طیفی معنایی دارند از نابودی تا به‌زور محروم شدن از چیزی و از این‌جا مغلوب شدن و آسیب دیدن.

۱۶. این شمه‌ای بود از یک علت تاریخی به وجود آمدن یکی از افعال دووجهی فارسی. بررسی علل دیگر و مصادیق این افعال مجالی وسیع و رساله‌ای مفرد می‌طلبد.

۱۸. پیر

اصل پیر *-pr̥vya** است و جز معنای معروف، معنای قدیم (در برابر حادث)، و کهن و اولین و نخستین نیز داشته و این معنای اخیر معنای اصیل‌تر است. در مثال زیر از اوستا، *paourvīm* ضد *yazūm* است، لفظاً به معنای «پیر» و «جوان» و مجازاً به معنای آن‌که هر مزد علاوه بر آن‌که نخستین و قدیم است (*paourvya-*)، «جوان» (*yazu-*) نیز هست، یعنی پیوسته همان است که بود و ضعف و سستی و فتور در او راه ندارد؛ پیر جوان است (به تعبیر سهروردی در فی حقیقة العشق):

Y. 31. 8. *aṭ θwā maṅhī paourvīm/ mazdā
yazūm stōi manañhā.*

ای مزدا، من تو را به دل نخستین (یا قدیم) می‌دانم/ می‌بامم و جوان.^{۱۷}

مثال از وید:

RV. 1. 35. 11. *yé te pánthāḥ, savitaḥ, pūrviāso...*

آن راه‌های کهن تو، ای خورشید...

در وید این کلمه گاه صفت «راه» است؛ راه‌هایی که میان این جهان و آن جهان است و از قدیم «پدران»، یعنی «گذشتگان»، در آن‌ها رهسپار جهان دیگر می‌شده‌اند. اما به‌طور کلی معنای این لفظ آن چیزی است که به گذشته تعلق دارد، در تضاد با «اکنون» (*nūtana*) و «نو» (*nāvīya*)، یا به گذشته‌های بسیار دور یا دورترین روزگار و روزگار نخستین. به علاوه، صفت بعضی ایزدان نیز هست. پیری ایزدان ویدی و در عین حال جوانی آن‌ها صفتی است که آن‌ها را در تضاد با آدمیان قرار می‌دهد. این‌که ایزد، ایزد بزرگ ویدی، *ajāra* نامیده شده (مثلاً در ۷.۳۲.۳) و در بعضی مواضع گفته شده که زنان او خوشبخت‌ترین الهگان هستند، چون شوهرشان نه می‌میرد و نه پیر می‌شود (۱۱.۸۶.۱-۱۲)، یا گفته شده که جوان (*yuvan*) است.^{۱۸}

۱۷. آن‌چه در فرهنگ سغدی قریب (شماره ۱۱۱۳۰) به صورت *yzwt* و به معنای «کشیش کلیسای کوچک» مدخل شده لابد همین *yazu* است، در برابر *msydr* که لفظاً یعنی «بزرگ‌تر، پیر» و اصطلاحاً روحانی بلندمرتبه.

۱۸. در این باره از جمله می‌توان رجوع کرد به این مقاله:

N. BROWN, "The Creation Myth of the Rig Veda", Journal of the American Oriental Society, 62/ 2 (1942), p. 93.

x^vaēpaiθyāsə.tanvō/ θwyaṃ ava. barahi.

(ای مهر)، تو ترس را بر خویشتن (لفظاً: تنِ خود) مردمان
پیمان‌شکن مستولی می‌کنی.

مثال از وید:

RV. 7. 86. 4. utá sváyā tanúā sám vade...

و با تن خویش سخن می‌گویم (= با خویشتن سخن
می‌گویم)...

مثال از tanū در وید به معنای «خود، خویش»:

RV. 7. 86. 5. áva drugdhāni pitriā srjāno / áva yā
vayam cakrma tanūbhiḥ.

برهان^{۱۹} ما را از بدکرداری‌های پدران ما، برهان ما را از
آنچه به تن خویش کرده‌ایم.

در متون مانوی، جز به استثنا، به جای xwēšgrīw, xwēštan
می‌گویند. grīw ترجمهٔ نفس است و احتمالاً کثرت کاربرد
آن در متون مانوی به سبب ترجمه از سریانی است.

۲۰. مینو

مینو به معنای بهشت است و در متون قبل از اسلام به معنای
آنچه روحانی است و هم عالم روحانی. در اوستا گاهی
مانند heaven در انگلیسی، ظاهراً معنای آسمان نیز دارد،
مثلاً در تعبیر -mainyu-šuta^{۲۰} می‌دانیم که -manyu-
مشتق است از -man- و پسوند کم‌استعمال -yu-، مانند
-vāyu- («وای، باد»). اما به خلاف آنچه مشهور است، ریشهٔ
man فقط دلالت بر اندیشیدن نمی‌کند و این از آن جاست
که دل که مرکز فکر تلقی می‌شده، مرکز انفعالات نفسانی
و احساسات نیز تلقی می‌شده است. از این جاست که
-manyu- در وید معنای «خشم» دارد؛ مثلاً:

RV. 7. 86. 6. ná sá sva dákṣo varuṇa dhrútiḥ sá / sūrā
manyúr vibhīdako^{۲۱} ácittiḥ.

۱۹. ریشهٔ -sarj-، که برابر با -harz- اوستایی و هل و هشتن فارسی است، در
این جا در معنای اصلی خود به کار رفته، ولی ظاهراً منشأ آن چیزی است
که در متون مانوی مکرر است و از آن وارد خواستوانیفت ترکی نیز شده:
man āstār hirzāh: «گناه مرا بهل!».

20. Cf. BENVENISTE, "Avestica", in *Donum Natalicium H. S. Nyberg Oblatum*, p. 25.

۲۱. این همان لغتی است به معنای طاس که در صفحات قبل ذکری از آن شد.

معلوم می‌کند که با آن‌که اصل کلمهٔ پیر فارسی -*prvya-
است (در ویدی (pūrva)، معنای اصلی این کلمه چیزی
دیگر بوده و در تقابیل است با مشتقات فعل -jar- به معنای
پیر شدن و عمر دراز یافتن و ضعف و سستی همراه با آن.

۱۹. تن، خویشتن

تن در اوستایی و فارسی باستان گاه معنای «خویش» دارد؛
مثلاً خشیارشا در یکی از کتیبه‌های خود می‌گوید که
«داریوش مرا پس از خویش/خود شاه کرد.»:

Dārayavahuš... pasā tanūm mān
maθištam akunauš.

مثال از اوستا:

Yt. 17. 55. āaṭ azəm tanūm aguze/ adair pādəm
gəuš aršnō barəməyaonahe.

آن‌گاه من خود را در زیر پای گاو نر برمایون پنهان کردم.

این معنی در اوستا گاهی همراه با ضمیر «خود» (hva-) بیان
می‌شود که تأکید بیشتری در خود دارد؛ مثلاً:

V. 8. 40. ... āat vīspam hvam tanūm ayaozdāta
kərənaoiti.

... پس همهٔ تن خود/خویش را ناپاک می‌کند.

x^vahyā tanuyē که در یسن ۲/۳۰ آمده تقریباً معادل به تن
خویش فارسی است.

معادل دقیق خویشتن فارسی -tanu- x^vaēpaiθya-
است. x^{va}ēpaiθya، که در فارسی خویش شده (در فارسی
باستان hvaipeišya) در اصل صفت نسبی است از -x^vaēpati-
به معنی «خود»، «نفس». بنابراین، -tanū- x^vaēpaiθya-
لفظاً یعنی «تنی که از آن خود فرد است» و حشوی در آن
است. مثال از -x^vaēpaiθya- بدون -tanū:

Yt. 5. 65. ... nmānəm yim x^vaēpaiθīm.

مان (= خانه) خویش (لفظاً: مانِ خویشی = متعلق به خود).

-x^vaēpaiθya- در این عبارت به لحاظ نقش دستوری
صفت است، به لحاظ نوع دستوری نیز صفت است. مثال
از -x^vaēpaiθya- همراه با -tanū:

Yt. 10. 23. tūm... miθrō.drujaṃ mašyānaṃ/ avi

در مورد شواهد همچنین به فرهنگ هرمان گراسمان
می‌توان رجوع کرد:

- H. GRASSMANN (1964). *Wörterbuch zum Rig-Veda*. 4. Auf. Wiesbaden.

ای وژنه، نه خواست خود بود؛ فریب بود: می بود و خشم
و طاس و نادانی.

مثال دیگر از مشتقی دیگر از همان ریشه (متن دعایی است
به پیشگاه ایزد رُدَرَه):

RV. 2. 33. 5. *ṛdūdāraḥ suhavo mā no asyai/
babhrúḥ... rīradhan manāyai.*

مبادا که (رُدَرَه) رحیم‌دل که آسان می‌توان او را خواند،
(رُدَرَه) بور ما را به دست غیرت او بسپرد.

با این حال، از میان معانی مختلف man- آن‌که در
هندی‌وایرانی غلبه داشته همان اندیشیدن و فکر است.

گزیده منابع

جز منابع فرعی که در ضمن بحث به آن‌ها رجوع داده‌شد،
به این کتاب‌ها می‌توان رجوع کرد:

شواهد اوستایی را می‌توان در فرهنگ کریستیان بارتلمه،
در ذیل هر مدخل، یافت:

- Ch. BARTHOLOMAE (1904). *Altiranisches Wörterbuch*.
Strassburg.

در تحلیل افعال اوستایی منقول در این نوشته مخصوصاً
به این کتاب‌ها باید رجوع کرد:

- J. KELLENS (1984). *Le verbe avestique*. Wiesbaden.

در باره مسائل دستوری اوستا به طور کلی این کتاب
بهترین مرجع است:

- K. HOFFMAN and B. FORSSMAN (2004). *Avestisches
Laut- und Flexionslehre*. 2. Auf. Innsbruck.

شواهد ویدی به هنگام مطالعه این کتاب جمع آمده‌اند:

- A. MACDONELL (1917). *A Vedic Reader*. Oxford.

اما به جهت ترجمه می‌توان مخصوصاً به این دو ترجمه
رجوع کرد (هرچند که اختلاف ترجمه‌های محققان هندی باستان
گاه بسیار است و در مورد بعضی فقرات باید کتاب‌ها و مقالات
متعدد را از نظر گذراند):

- K. GELDNER (1951). *Der Rig-Veda aus dem Sanskrit ins
Deutsche übersetzt*. Cambridge.

- S. JAMISON and J. BRERETON (2014). *The Rigveda. The
Earliest Religious Poetry of India*. Oxford.



Table of Contents

Editorial

Shouldering the Responsibility for Scholarship	3-4
--	-----

Articles

On a Specific Phonetic Change in the Persian Language / Ali Ashraf SADEGHI	5-7
Ferdowsi in the Court of Solomon? / Abolfazl KHATIBI, Amir ARGHAVAN	8-17
Şadrā's Use of Fakhr al-din Rāzī's <i>al-Mabāḥith al-Mashriqiyya</i> in the <i>Asfār</i> / Cécile BONMARIAGE; Translated by Saeed ANVARI, Maryam MAHDAVI MAZDEH	18-35
Two Newly-Found Couplets from Rūdakī in a Newly-Discovered Book on Prosody and Rhetoric from the Late Seventh Century AH / Seyyed MohammadHosein HAKIM	36-43
The Royal Library of Muhammad Zāhir Shāh and Cataloguing its Manuscripts / Masumeh NAZARI	44-53
First Pages of the <i>Shahname</i> of Qawām al-dīn Hasan-i Wazīr / Amir ARGHAVAN	54-83
The Pope and the Bitter Fanatic / Oscar White MUSCARELLA; Translated by Hedyeh RAHBARI	84-90
<i>Qaṣab-i Si Dāmanī</i> and <i>Dah-Nuh</i> , Two Obscure Expressions in Xāqānī's Collection of Poetry / Seyyed Mohsen HOSEYNI VARDANJANI.....	91-94
<i>Safīna-yi Pur Bahr</i> (an Anthology of Opuses); a Review of a Book from the Eighth Century AH / Farzaneh SHOKROLLAHI	95-99

Reviews and Critiques

<i>Persian Prose</i> , Fifth Volume of <i>A History of Persian Literature</i> / Majdoddin KEYVANI	100-111
On Plagiarism in the Edition of <i>Silsilat al-'arīfīn wa Taḍkirat al-Şiddīqīn</i> / Arif NAUSHAHI.....	112-114
<i>Sharḥ-i Ādāb-i Khat</i> (A Commentary on the Principles of Calligraphy); On the Edition of Sulţān 'Alī-yi Maşhadī's Treatise / AliReza HashemiNejad	115-121
Reflecting on <i>Jung-i 'Alī Ibn-i Aḥmad</i> (an Anthology Compiled by 'Alī Ibn-i Aḥmad): the Date of Compilation and the Published Text / Farzam HAGHIGHI.....	122-133

Essays on Research

What Does an Etymologist Do? (13); Drawing On the Vedic Texts for the Etymology of the Persian Language / Seyyed AhmadReza QAEMI MAQAMI	134-142
The Interplay Between Semitic Sources and Sasanian Studies: a New Approach / Nima JAMALI.....	143-149

Iran in Ottoman Texts and Sources (24)

Works of Lütfi Ahmed Efendi / Nasrollah SALEHI	150-151
--	---------